

گردان سلامت

معرفی رشته بهیاری



تهمینه حدادی/عکاس: اعظم لاریجانی

آدم‌هایی هستند که شبیه ما زندگی نمی‌کنند. آن‌ها نه پول زیادی دارند، نه خانواده‌ای متفاوت، نه امکانات بسیار. با این حال زندگی‌شان متفاوت است. صبح‌ها و شب‌های آن‌ها شبیه صبح‌ها و شب‌های ما نیست. تصمیمات آن‌ها هم شبیه تصمیمات ما نیست. آن‌ها هدف‌های بلند بالایی داشته و دارند و ممکن است در اتوبوس کنار دست ما نشسته باشند. بی آن‌که ما بدانیم آن‌ها در عین شباهت با ما، آدم‌های متفاوتی هستند؛ خیلی متفاوت.

متفاوت‌های این شماره: امین برادری، سعید ثمربخش، مهران افکاری، و محسن دهقانی.

امروز به یک مدرسه شبانه‌روزی آمده‌ایم؛ از همان مدرسه‌ها که توی فیلم‌ها می‌بینید! از همان‌ها که خوابگاهشان به مدرسه چسبیده است. از همان‌ها که ساعت خواب و بیداری دارند. از همان‌ها که در طول سال فقط می‌توانی ۱۵ روز مرخصی بگیری تا بروی خانواده‌ات را ببینی. از همان‌ها که...

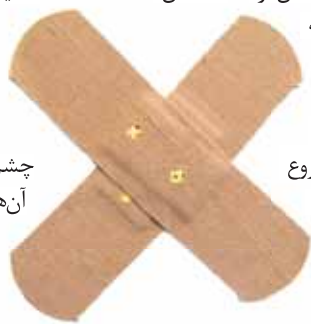
امین، سعید، مهران و محسن از همان اول بسم‌الله که در رشته بهیاری ثبت‌نام کرده‌اند، استخدام رسمی شده‌اند. یعنی آن‌ها با گرفتن دیپلم رسماً کار خودشان را شروع می‌کنند، ضمن این‌که از سربازی هم معاف‌اند. چون همراه با دیپلم به آن‌ها درجهٔ گروهیان دومی ارتش هم داده می‌شود. اما خب در عوض این دو مزیت، کلی باید سختی بکشند.

تغذیه و رژیم غذایی خوششان می‌آمده، نه از مراقبت‌های بهیاری، و نه می‌توانسته‌اند از پس دروس بالینی مربوط به دستگاه عصبی و تنفسی، و چشم و گوش و حلق و بینی بر بیایند. آن‌ها حتی از درس «اخلاق و مقررات بهیاری» هم خوششان نمی‌آمده.

پیر، جوان، کوچک و بزرگ. مدرسهٔ بهیاری هم دخترانه دارد و هم پسرانه. تمام امتحان‌های آن‌ها هم در کل کشور هماهنگ است. در مدرسهٔ بهیاری تا چشم کار می‌کند، «مولاژ» وجود دارد؛ از چشم و دندان بگیر تا دست‌های زخمی! از نیمهٔ سال دوم هنرستان هم یک هفته در میان سرکار هستی.

سرکار کجاست؟ معلوم است، بیمارستان. باید بروی پایه‌پای دکترها و پرستارها کار کنی.

امین از بچگی توی فیلم‌ها می‌دکترها و پرستارها را می‌دید و خودش می‌آمده شبیه آن‌ها باشد. بعدها فهمیده که می‌تواند از هنرستان شروع کند. سعید می‌گوید: «برایم مهم بوده که در رشتهٔ خدماتی کار کنم.»



وسط‌های سال سوم هنرستان هم می‌فرستندت توی اتاق عمل. حالا اگر از خون می‌ترسید، بقیهٔ این مطلب را نخوانید!

● تا حالا چه چیزهایی یاد گرفته‌اید؟

سعید: برداشتن بخیه، پانسمان، برداشتن پانسمان، رسیدگی به انواع پارگی و سوختگی، تزریقات، و...

● اصلاً بهیاری یعنی چه؟

امین: به نیروی کمکی پرستاران و پزشکان بهیار می‌گویند.

● جالب‌ترین چیزی که یاد گرفته‌اید چه بوده؟

سعید و محسن: تزریقات.

مهران: هر کار عملی توی بیمارستان جالب است!

● اصلاً بگویند ببینم، شما از این‌که صبح تا شب با باند و گاز و این‌طور چیزها طرف هستید، چه حسی دارید؟

محسن: درس‌های ما سه بخش دارند: تئوری، عملی و بالینی.

هم با کارمان هم خوانی دارد.

● پس حالا بگوید که عاشق کدام ابراز کاری تان هستید؟

محسن: گوشی.

امین: گوشی.

سعید: گوشی و دستگاه فشار خون.

مهران: سرنگ.

و سؤال آخر: «آینده شما چه شکلی است؟»

امین: هر چهار تایی می‌خواهیم برویم دانشگاه. بنابر رتبه می‌توانیم ادامه تحصیل بدهیم؛ از پرستاری بگیر تا پزشکی...

● واقعا می‌توانید تا پزشکی هم ادامه بدهید؟

امین: معلوم است. خیلی‌ها که از این جا رفته‌اند، بعدا دندان پزشکی و جراح هم شده‌اند.

بهبیاری رشته راحتی نیست.

شغل راحتی هم



نیست. اما بهیارها مهربان‌ترین افراد همه بیمارستان‌ها هستند. البته پزشک‌ها و پرستارها هم مهربان‌اند، اما بهیارها همان‌هایی هستند که مدام بالای سر تو هستند و تو از آن‌ها پتوی اضافه می‌خواهی و به آن‌ها می‌گویی تو را به خدا همین الان بسزم را چک کن. پرستارها می‌دانند که بهیارها همه کارهایی را که آن‌ها بلدند را می‌دانند و بارها تجربه کرده‌اند. بهیاری رشته راحتی نیست.

بهبیارها عاشق‌اند؛ همان‌هایی هستند که اگر نباشند، در تنهاییات دق می‌کنی! آیا تو هم عاشقی؟

اجباری از ساعت ۹ تا ۱۰ شب، و خاموشی.

● گفتید در آموزش نظامی، به شما چه چیزهایی آموزش می‌دهند؟

مهران: کار با اسلحه، رژه و...

● بهیاری چه ربطی به آموزش نظامی دارد؟

محسن: بهیارها کسانی هستند که در جنگ‌ها هم شرکت می‌کنند، پس باید یک سلسله امور نظامی را هم بلد باشند.

● چه قدر دلتان برای خانواده‌هایتان تنگ می‌شود؟

خیلی

● آن‌ها هم می‌آیند دیدنتان؟

سعید: بله. کنار هنرستان یک مهمان‌سرا هست. آن‌ها می‌توانند یک شب آن‌جا اقامت کنند و ما شب را با آن‌ها بگذرانیم.

● امیدوارم حداقل عیدها در خانه باشید.

همه با خوش حالی: «بعله!»

● خُب، خدا را شکر!

بهبیاری رشته راحتی نیست. این که تو مجبور باشی با انواع و اقسام بیماری‌ها

سر و کله بزنی، تنفس مصنوعی بدهی و صورت‌های سوخته را نگاه

کنی، فقط به عشق نیاز دارد. حالا فکر کن ۱۶ یا ۱۷ ساله باشی و این کارها را بکنی!

مهران می‌گوید: «اول که رفتیم بیمارستان، گیج بودیم. احساس غریبی می‌کردیم. اما آرام آرام راه افتادیم، آن‌جا بنا به درس‌هایی که می‌خوانیم، هر بار در یک بخش کار می‌کنیم. این که تو چیزی را بشنوی، تا این که آن را ببینی، زمین تا آسمان فرق دارد.»

● هیچ‌وقت شده از انتخاب این رشته پشیمان شوید؟

نه.

● چرا؟

ما برای سختی‌هایی که با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم، آموزش می‌بینیم و خُب روحیه‌مان



بالینی همان رفتن به بیمارستان و مواجهه با مصدوم واقعی است. آن موقع با این چیزها طرفیم و خُب جزو شغل ماست.

● سخت است، نه؟

امین: نه... اول سخت بود. آدم‌ها به سختی‌ها عادت می‌کنند.

در مدرسه بهیاری حق آوردن تلفن همراه به سرکلاس را نداری. تو باید به مافوق‌های خودت سلام نظامی بدهی و یادت نرود که همه مردم از تو توقع احترام، نظم و اخلاق دارند. به خاطر همین هم از روز اولی که وارد این مدرسه می‌شوی، همه این چیزها را به تو یاد می‌دهند.

● یک روز از زندگی شما چه شکلی است؟

امین: نمازجماعت صبح، صبحانه، آماده شدن برای رفتن به مدرسه یا بیمارستان، نمازظهر، نهار، بازگشت به خوابگاه، خواندن درس‌ها، شرکت در آموزش‌های نظامی بعدازظهرها، شرکت در بازی فوتبال یا استفاده از امکانات استخر و بدن‌سازی، بازگشت به خوابگاه، شام، یک ساعت مطالعه